

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال بیستم علوم انسانی
نشر و فرهنگ

● سلسله گفت و گوها پیرامون نشر و فرهنگ /
گفتگوی ششم با محمود علمی /
به کوشش عبدالحسین آذرنگ و علی دهباشی

سلسله گفت و گوها پیرامون

نشر و فرهنگ

(به کوشش عبدالحسین آذرنک؛ علی دهباشی)

● گفت و گوی یکم:

عبدالرحیم جعفری، بنیانگذار

مؤسسه انتشارات امیر کبیر (بخارا، ش ۴)

● گفت و گوی دوم:

ایرج افشار و انتشارات دانشگاهی

(بخارا، ش ۵)

● گفت و گوی سوم:

بیژن ترقی، از خاندان ناشر آثار ادبی-تاریخی

(بخارا، ش ۶)

● گفت و گوی چهارم:

محسن رضانی از خاندان رضانی

(از خاندانهای خادم کتاب و نشر) (بخارا، شماره ۷)

● گفت و گوی پنجم با:

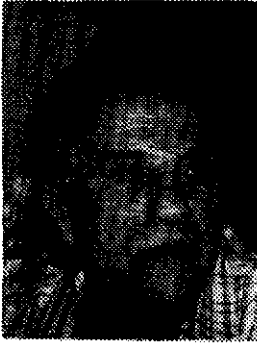
احسان نراقی و نکته‌هایی از پس پرده سانسور کتاب

(بخارا، ش ۸)

● گفت و گوهای دیگر در شماره‌های دیگر بخارا

سلسله‌گفت‌وگوها پیرامون نشر و فرهنگ

گفت‌وگوی ششم با: محمود علمی و علی اصغر علمی:
دو نسل از میان پنج نسل ناشر، چاپگر و کتابفروش
(تهران، دی ۱۳۷۸)



به کوشش عبدالحسین آذرنگ؛ علی دهباشی

سخنی با نشنز دوستان

نشر کتاب، به سبب پیوندهای ژرف و بسیارش با فعالیت‌های گوناگون بشری، در شمار پیچیده‌ترین پدیده‌هاست؛ نشر رکن مهمی است از تاریخ، فرهنگ جامعه، اندیشه و تفکر، تاریخ روشنفکری و روشن‌اندیشی، جزئی جدایی‌ناپذیر از تاریخ اجتماعی، سیاسی و پاره‌ای از پیشینه هر گونه تحولی که با جهان معنوی و احساس و عاطفه آدمی در آمیخته است. روشن شدن تاریخ نشر، به گوشه‌های ناپیدایی از همه اینها پرتو خواهد افکند.

هدف از این سلسله‌گفت‌وگوها، گشودن راه به سوی تاریخ نشر کتاب در ایران و تلاش برای مصون نگاه داشتن دانسته‌های ارزشمند از گزند فراموشی است. بخارا از همه بزرگان، پیشگامان، صاحب‌نظران، تجربه‌مندان و سایر آگاهان نشر کتاب در ایران دعوت می‌کند برای جلوگیری از فراموش شدن جنبه‌های ارزشمند نشر، به هر نحو که مایل هستند، همکاری کنند. این بخش از بخارا در اختیار هر کسی است که به گفت‌وگو درباره‌ی زوایا و خفایای تاریخ نشر کتاب در ایران، و به ویژه پیوند آن با سیر فرهنگی کشور، علاقه‌مند است.

مجله بخارا

آقای محمود علمی، تا جایی که ما خبر داریم، یکی از نیاکان شما در خوانسار کتابفروشی داشته و گویا در عصر ناصرالدین‌شاه به تهران کوچ کرده‌است. به، حاج میرزا علی اکبر کتابفروش خوانساری آمدند به تهران و در تیمچه حاجب‌الدوله در بازار، مغازه کتابفروشی باز کردند و گویا در کنار چند کتابفروش دیگر به کار و کسب کتاب پرداختند.

محل دقیق یا اسم کتابفروشی‌شان را می‌دانید؟

متأسفانه خیر. پسر ایشان، که پدر بزرگ من می‌شود، حاج محمد اسماعیل علمی است که به همراه پسرانش شرکت تضامنی علمی را در زمان رضاشاه تأسیس کرد و من او را به یاد دارم، اما حاج میرزا علی اکبر را ندیده‌ام و در خانواده ما هم اطلاعی بیشتر از اینکه گفتم درباره او نیست.

حاج محمد اسماعیل علمی تا چه سالی زنده بودند؟

پانزده ساله بودم که فوت کردند. من در ۱۳۰۴ متولد شده‌ام و بنابراین ایشان باید قبل از شهریور ۲۰ در گذشته باشند.

۱۳۴

محل کار حاج محمد اسماعیل علمی کجا بود؟

جنب ساختمان وزارت دارایی در خیابان ناصرخسرو. بعد که وزارت دارایی را گسترش دادند، مغازه کتابفروشی ایشان خراب شد و رفتند قدری پایین تر مغازه کتابفروشی جدیدی باز کردند و در حال حاضر همین محل به بانک تبدیل شده‌است. اسم این مغازه «کتابفروشی علمی» بود. ایشان چند سالی هم در اینجا کار کردند و بعد امور را سپردند به دست پنج پسر که داشتند، که یکی از آنها پدر من بود، و روزگار کهولت را به مطالعه کتاب و استراحت در منزل گذراندند.

حاج محمد اسماعیل علمی دقیقاً چه می‌کردند؟

تا جایی که اطلاع دارم، در آغاز کار کتابفروشی می‌کردند. می‌رفتند مشهد کتاب می‌آوردند و در تهران می‌فروختند. حتی همراه محمد علی ترقی، پدر آقای بیژن ترقی و بنیانگذار کتابفروشی و انتشارات خیام، می‌رفتند هندوستان و از آنجا کتابهای فارسی چاپ هند را می‌آوردند و در تهران می‌فروختند.

واقعاً کتابفروشی این قدر صرف داشته که این همه زمان و هزینه صرف

می‌کردند؟

حساب و کتابش را دقیقاً نمی‌دانم، اما مطمئناً ضرر نمی‌کردند. هزینه زندگی در هند خیلی پایین بود و هزینه سفر هم زیاد نبود. در ضمن هم فال بود و هم تماشا. از کتابفروشی گذشته، تعدادی کتاب هم چاپ و منتشر کردند، که از جمله آنها فرهنگی است مصور که از حیث تاریخ چاپ و نشر و تاریخ فرهنگ‌نویسی در ایران حایز اهمیت است. این کتاب در ۱۳۰۷ چاپ شده است متأسفم که به فکر نبودیم نسخه‌ای از کتابهایی را که چاپ و منتشر کردند آرشو کنیم و نگاه داریم. در هر حال تعدادی کتاب منتشر کردند، اناکار اصلی‌شان همان کتابفروشی بود. بعد هم که فوت کردند، هر پنج پسرشان در خدمت کتاب بودند، یا چاپ و نشر کتاب یا کتابفروشی.

از پنج پسر ایشان کدامیک به معنای امروزی کلمه ناشر حرفه‌ای کتاب بودند؟ محمدعلی علمی، فرزند ارشد ایشان که همان مغازه کتابفروشی پدر را اداره می‌کرد و به امر نشر هم می‌پرداخت. بقیه برادران در چاپخانه علمی کار می‌کردند و کارهای چاپی شرکت علمی را دنبال می‌نمودند. تولیدات چاپی می‌آمد در کتابفروشی و از آنجا برای پخش و فروش می‌رفت.

۱۳۵

اگر موافقت کنید، برای اینکه گفت‌وگو را منظم دنبال کنیم، لطفاً به ترتیب به برادران پنجگانه بپردازید.

بله، محمدعلی علمی، پسر ارشد کتابهای زیادی چاپ کرد که از جمله مهمترین آنها باید از تاریخ بیست ساله حسین مکی و زندگانی امیرکبیر به قلم همین نویسنده، تاریخ هرودت، اثر بسیار مهم شرح زندگانی من نوشته عبدالله مستوفی، و نبرد استالین گراد یاد کنیم. حتماً می‌دانید که کتاب مستوفی در سه جلد است و چاپش در زمان خود بسیار پرخرج بود و خریداران هم کتاب را خیلی نمی‌شناختند. محمدعلی علمی تا مدتی تحت نام شرکت تضامنی علمی فعالیت می‌کرد و بعداً سازمان چاپ و انتشارات علمی را تشکیل داد. به هر حال تحت این دو نام از دهه ۱۳۲۰ به بعد و پس از مرگ پدر، تا هنگامی که می‌توانست، به چاپ و نشر کتاب مشغول بود.

به تخمین شما مرحوم محمدعلی علمی چند عنوان کتاب جمعاً منتشر کرده است؟ گمان نمی‌کنم کمتر از سی عنوان باشد البته سواى چاپهای متعدد قرآن کریم، کتابهای درسی، و برخی کتابهای مذهبی دیگر که مرتباً با نظارت ایشان منتشر می‌شد.

حاج میرزا علی اکبر کتابفروش خوانساری

(کتابفروش در عصر ناصری)



حاج محمد اسماعیل علمی
(شرکت تبلیغی علمی و پسران)
۱۲۵۵ - ۱۳۲۰ ش



علی اکبر علمی
۱۲۹۸-۱۳۶۸



عبدالکریم علمی
۱۳۲۵-۱۳۶۵



محمدجعفر علمی
۱۲۹۰-۱۳۲۰



محمدحسین علمی
۱۳۲۷-۱۳۶۸



محمدعلی علمی
۱۳۵۶-۱۳۵۶

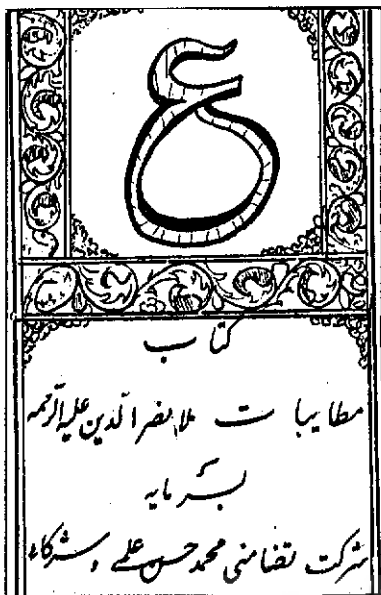
میرزا داد علمی
فریدون علمی مسعود علمی
(تبریز، تنگ و علوم اسلامی)

شاپور علمی
پرویز علمی (تبر اندیش)
(مؤسسه علمی) (تبر اندیش)

منوچهر علمی
ناصر علمی (تبر جواد)
(جای ممتاز نو)

ابوالقاسم علمی
محمود علمی، دانش، انتشارات جاویدان
(دنیای دانش، انتشارات جاویدان)

- علی اصغر علمی (انتشارات سخن)
- عباس علمی (انتشارات زریباری)
- هادی علمی
- مهدی علمی (تبر علم)
- حسین علمی (انتشارات علمی)
- معین علمی (انتشارات نادی)
- رضا علمی (انتشارات نوبین)
- موسی علمی (کتابفروشی علمی)
- احمد علمی (انتشارات ایران)



صفحة اول کتاب ملا نصرالدین



نشان شرکت محمد حسن علمی و شرکا

در میان این قرآنها، چاپ نفیسی هم هست؟
 بله قرآنی چاپ کرده به خط سید حسین میرخانی (خط نستعلیق) و بسیار نفیس که در جعبه
 قرار می‌گرفت و در زمان خودش نوآوری قابل توجهی بود.

مرحوم محمدعلی علمی ناشر کتابهای درسی هم بودند؟
 بله، ایشان به کمک پسرانش، بالاخص احمد علمی، همکار نزدیک او، از بزرگترین
 ناشران کتابهای درسی در کشور بود. در واقع بخش عمدهٔ توان، وقت و سرمایهٔ او صرف چاپ
 و توزیع کتابهای درسی می‌شد. حتی مدتی هم به اتفاق اخوی خود علی اکبر علمی با روزنامهٔ
 کیهان کتابهای درسی را مشترکاً منتشر کردند و ظاهراً یکی دو سال هم روزنامهٔ اطلاعات به این
 سه پیوست و هر چهار ناشر کتابهای درسی بودند. در واقع بازار کتاب غیردرسی سود زیادی
 نداشت و نمی‌توانست مخارج خانواده‌ای پرعائله و کثیرالاولاد را تأمین کند و روی همین
 اصل چاپ و نشر کتابهای درسی، که بازار تضمین شده‌ای در آن سالها داشت، نقطهٔ اتکای
 مهمی برای ناشران بود. در واقع ترکیب کتابهای درسی و کتابهای مذهبی و قدری هم کتابهای
 دیگر، اقتصاد نشر و کتاب را تأمین می‌کرد. این وضع کم و بیش ادامه داشت تا زمان مرگ
 مرحوم محمدعلی علمی. با مرگ ایشان، که مرد با تجربه و بسیار کاردانی بود، لطمهٔ
 جبران‌ناپذیری به خاندان علمی وارد آمد و در واقع می‌شود گفت که بساط علمی‌ها در این

شاخه از خاندان برجیده شد. و یک چاپخانه از او ماند که بین ورثه تقسیم کردند.

خوب، اگر موافقید برویم سراغ شاخهٔ محمّد حسن علمی و در بحث پیرامون نسل بعد، به فرزندان مرحوم محمّد علی علمی برگردیم.

محمّد حسن علمی پدر من (محمود علمی) در ۱۲۸۲ ش به دنیا آمد و در اردیبهشت ۱۳۴۷ در ۶۵ سالگی از دنیا رفت. همهٔ عمر ایشان به چاپ و نشر گذشت. اوایل کار با پدرشان و برادرانش در همان شرکت تضامنی علمی کار می‌کرد. بعد که شرکت بنا به مشکلات مالیاتی و تصمیم نادرست مسؤولان مایه نتوانست به کار خود ادامه دهد، برادران علمی از هم جدا شدند و هر کدام مستقل به کار پرداختند و در چهار شاخهٔ چاپ، نشر و کتابفروشی و کتابهای درسی فعالیت کردند. محمّد حسن علمی کار مستقل خود را با چاپ شروع کرد، اما تحت همان نام شرکت تضامنی علمی به فعالیت ادامه می‌داد.

آیا مرحوم محمّد حسن علمی اصلاً به کار نشر کتاب پرداختند؟

چند اثر ادبی منتشر کرد، مثل کلیات سعدی، دیوان وحشی بافقی، دیوان صغیر اصفهانی، چند کتاب تفسیر قرآن، از جمله تفسیر ابوالفتح رازی در ۱۰ جلد و تفسیر منهج الصادقین در ۱۰ جلد، شعرالمجم، کلیات سعدی تصحیح فروغی، حافظ تصحیح پژمان، مثنوی مولوی به خط فاضل زاده بدیع (چاپ سنگی) که در نوع خود یکی از شاهکارهای چاپ سنگی در ایران است. و تعدادی کتاب ادبی عامه پسند مثل امیر ارسلان و نظیر اینها. خودشان هم ذوق ادبی داشتند و شعر هم می‌گفتند. من نیز شعر و شاعری را دوست دارم و این ودیعه را از ایشان به ارث برده‌ام. در هر حال من کار چاپ و نشر را نزد ایشان و در عمل و به تجربه یاد گرفتم و گذشته از حق پدری، حق استادی و مربی‌گری هم بر من دارند. به هر حال مرحوم محمّد حسن علمی بیشتر اهتمامش به چاپ کتاب و ادارهٔ چاپخانه بود.

۱۳۸

از محمّدجعفر علمی چه به یاد دارید؟

ایشان متأسفانه جوانمرگ شدند و در همان سال مرگ پدرشان در ۱۳۲۰ در حادثهٔ رانندگی در گذشتند. به هنگام مرگشان من حدوداً پانزده ساله بودم. محمّدجعفر علمی عمدتاً در کار تعمیرات ماشین و دستگاه چاپ و در واقع مکانیسین چاپ بود. در کارش خیلی تسلط داشت و در زمان خودش این‌گونه تعمیرات کار بسیار مهمی بود. دو تن از پسران آن مرحوم: ناصر علمی (انتشارات جلوه) و منوچهر علمی (چاپ ممتازنو)، اکنون به کار نشر و چاپ مشغول هستند و به سنت خاندان علمی در خدمت کتاب. پسر سوم ایشان هم در جوانی فوت کرد.

هزار و يك حكايه

تأليف

دکتر خليل قنلي

(اعلم الدوله)

(حق طبع و ترجمه آن محفوظ و ممتنع مؤلف است)

این کتاب که در سنج خود بی نظیر و ناکتونی در هیچ زمان و زبانی مثل آن ندوین شده است برای دویستین دفعه پس از اصلاح و افزایش طبع رسیده انتشار مییابد

بسرمايه هرکات تضامنی کتابفروشی و چاپخانه علمی

طبع رسید

۱۳۱۸

فرهنگ کاتوزیان

حق طبع و تألیف محفوظ

در مطبعه علمیه تهران طبع گردید

(برمن ۱۳۱۸)

از کتابهای تضامنی علمی

از کتابهای شرکت تضامنی علمی

از عبدالرحیم علمی چه؟

ایشان در ۱۲۹۵ به دنیا آمدند و در ۱۳۴۵، تقریباً زود، از دنیا رفتند. محل کارشان یک مغازه کتابفروشی بود در خیابان بوذرجمهری. از حاج محمدعلی علمی و دیگران کتاب می گرفتند و می فروختند. به یاد ندارم کتاب منتشر کرده باشند یا در کار نشر بوده باشند، و کار اصلی شان همان کتابفروشی بود. ایشان مغازه بوذرجمهری را واگذار کردند و رفتند یک کتابفروشی در بازار بین الحرمین باز کردند که هنوز هم برجاست. هنوز هم کتابفروشی است و یکی از پسرانش در همانجا کار می کند. دو تن از پسران مرحوم عبدالرحیم علمی به نامهای پرویز علمی (مؤسسه علمی)، و شاپور علمی (نشر اندیش) ناشر هستند و به کار نشر کتاب مشغول. برادر بزرگ آنها پس از اتمام تحصیل در آمریکا بر اثر تصادف اتومبیل فوت کرد.

و آخرین تن از برادران علمی؟

و آخرین، علی اکبر علمی است که در ۱۲۹۸ ش به دنیا آمد و در ۱۳۶۸ در ۷۰ سالگی درگذشت. او کوچکترین فرزند حاج محمد اسماعیل علمی و آخرین بازمانده برادران علمی، و مردی بسیار فعال و پرنیرو بود. شاخه اصلی فعالیت علی اکبر علمی چاپ و نشر کتابهای درسی بود. چاپخانه ای هم برای چاپ کتابهای درسی دایر کرد. با وزارت فرهنگ وقت قرارداد همکاری داشت و به سفارش آنها برای مدارس کتاب چاپ می کرد. بعدها که سازمان

کتابهای درسی تشکیل شد و چاپ و انتشار کتابهای درسی از زمان وزارت دکتر پرویز خانلری در انحصار این سازمان، که ترکیبی بود از عده‌ای ناشر و چاپخانه‌دار و اجزاء دیگر مولد کتاب قرار گرفت، سهام علی‌اکبر علمی از آن شرکت سابق به این سازمان جدید منتقل شد، اما در این سازمان عبدالرحیم جعفری مدیر عامل شرکت شد و نقش فعالتری داشت.

عبدالرحیم جعفری (بنیان‌گذار مؤسسه انتشارات امیرکبیر) داماد کدامیک از علمی‌ها بود؟

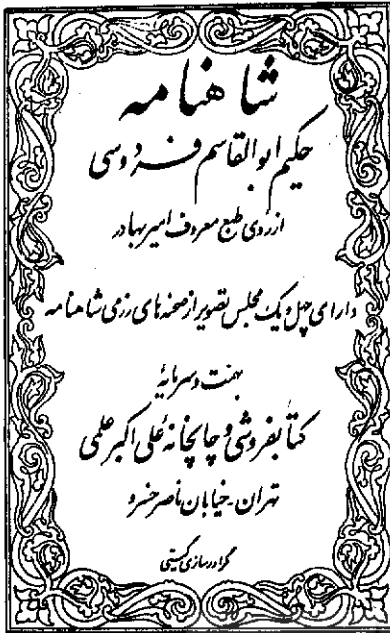
داماد محمدعلی علمی که از سایر برادرها بزرگتر بود، اما همانطور که می‌دانید و آقای عبدالرحیم جعفری هم در مصاحبه‌شان گفته‌اند (- بخارا، ش ۴، اسفند ۱۳۷۷)، ایشان ابتدا در شرکت تضامنی علمی و بعداً نزد همین مرحوم علی‌اکبر علمی، که عموی همسرشان بود، کار می‌کردند و خیلی مورد توجه، علاقه و اطمینان بودند.

خوب، اجازه بدهید برویم سراغ نسل بعد که براساس تبارنامه خاندان علمی می‌شود نسل چهارم. اگر موافقید از شاخه برادر دوم: محمدحسن علمی، که پدر شما آقای محمود علمی بودند، شروع کنیم و شاخه برادر اول: محمدعلی علمی را از فرزند ایشان آقای علی‌اصغر بپرسیم.

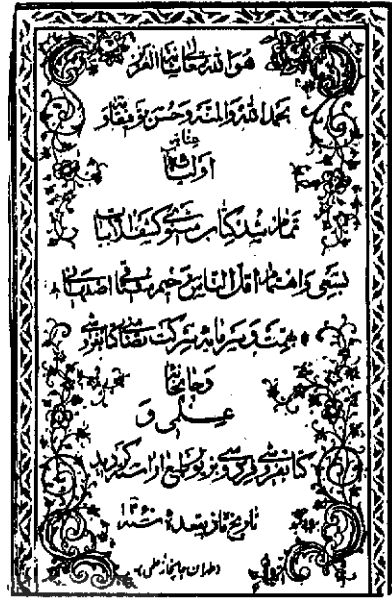
بسیار خوب. از مرحوم محمدحسن علمی، یا به اصطلاح شما برادر دوم، سه پسر باقی ماند، یکی محمود علمی که من باشم در خدمت نشر کتاب، برادر وسط ابوالقاسم علمی که در شاخه چاپ و نشر هر دو فعالیت می‌کند و برادر کوچکترمان محمد علمی که سالهاست با هم همکارییم و ایشان کتابفروشی را اداره می‌کند و در کار نشر کتاب هم هست. و این شاخه محمدحسن علمی. از کجا شروع کنم؟

اگر ممکن است لطفاً از خودتان.

من هم مانند بسیاری از اعضای خاندان علمی، در فضای چاپ و نشر چشم باز کردم و از هر زمان که به یاد می‌آورم، دور و برم کتاب بود. به کتاب خواندن دل بستم و از حدود ۲۲ سالگی رسماً وارد کار کتاب شدم. با اتفاق پدرم مغازه‌ای گرفتم در بازار بین‌الحرمین که هنوز هم آن را داریم. کتابهای چاپخانه پدرم را قدری جمع و جور کردم و برای شروع کتابفروشی یک مجموعه راه انداختم. در کوچه خدابنده‌لو در خیابان ناصرخسرو منزلی را گرفتیم و به چاپخانه تبدیل کردیم و به این ترتیب چاپ و نشر کتاب رسماً، و با تجربه‌ای که نزد پدر آموخته بودم، از حدود ۱۳۲۵، بیش از نیم قرن پیش، آغاز شد. اولین کتابی هم که چاپ و منتشر کردم کلیات سعدی تصحیح محمدعلی فروغی بود که بار اول بروخیم چاپ کرده بود، بار دوم شرکت تضامنی علمی، و این بار هم من. پس از انتشار این کتاب، بنا به سلیقه و گرایش



شاهنامه چاپ شرکت
تضامنی علمی



مثنوی معنوی چاپ شرکت
تضامنی علمی ۱۳۲۰ قمری

خودم که ادبیات نظم بود، شاید بیش از ۱۵ دیوان شعر را شخصاً تصحیح و حاشیه‌نویسی و منتشر کردم. حتماً می‌دانید که نام مستعار و تخلصم در شعر «م. درویش» است و حتماً کتابهایی را که با این نام منتشر کرده‌ام دیده‌اید. به هر حال روز و شبم به خواندن، تصحیح کردن و منتشر کردن می‌گذشت.

انتشارات جاویدان را کی تأسیس کردید؟

حدود سال ۱۳۴۰ در همان محل بازار، این انتشارات تأسیس شد. بعد از چند سال محل آن را تغییر دادیم و بردیم به خیابان شاه‌آباد و حدوداً در اوایل دهه ۱۳۵۰ آمدیم به همین محل کنونی‌اش در راسته کتابفروشان روبه‌روی دانشگاه تهران. در انتشارات جاویدان فعالانه کار کردیم و گمان می‌کنم تا این زمان حدود ۳۰۰ عنوان کتاب منتشر کرده باشیم.

از نظر خودتان مهمترین کتابهایی که انتشارات جاویدان منتشر کرده‌است کدامهاست؟

گفتنش واقعاً خیلی سخت است. ناشر به همه کتابهایش دلبستگی دارد، ولی اگر بخواهم از مجموعه‌هایی که منتشر کردم یاد کنم، باید از آثار علی دشتی، مجموعه‌ای از نوشته‌های صادق هدایت، صادق چوبکی، جلال آل‌احمد، فریدون توللی، اسماعیل رائین، زرین‌کوب،

پاینده، خواجه‌نوری، باستانی پاریزی، باقر عاقلی، بزرگ علوی، علیمحمد افغانی، فرهنگهای فارسی عمید، و مجموعه آثار شیبیه اینها نام برد. از محمد علی جمالزاده هم شاید بیش از ۱۰ کتاب و از ابوالقاسم انجوی شیرازی دو کتاب منتشر کرده‌ام.

گویا به علی دشتی خیلی نزدیک بودید.

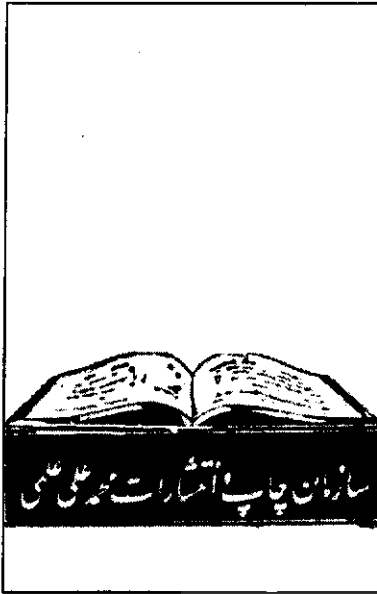
من به ایشان از جوانی و از طریق خواندن آثارشان علاقه‌مند شده بودم. قلم او را خیلی می‌پسندیدم و دلم می‌خواست بینش و اثری از او منتشر کنم. دشتی اوایل آثار عاشقانه می‌نوشت و من هم به اقتضای سن و سال و جوانی آنها را می‌پسندیدم. بعدها او به تحقیقات وزین ادبی روی آورد و من هم باز به مقتضای سن به این گونه آثار ماندگارتر ادبی متمایل شدم. و بالاخره از طریق انجوی شیرازی، که کتابی برای چاپ به ما داده بود، به دیدن ایشان رفتم. این دیدار، که به چاپ کتابی از او انجامید، سرآغاز همکاری نزدیک و صمیمانه علی دشتی با انتشارات جاویدان شد. این قدر این ارتباط میان پدید آورنده و ناشر با تفاهم و اعتماد آمیخته بود که برای هیچ اثری از او قرارداد نستیم و هیچ‌گاه از من نپرسید که حساب و کتاب از چه قرار است. هر وقت پول لازم داشت، فقط به من می‌گفت که فلان قدر یا قدری پول لازم دارم. برایش می‌بردم و حساب و کتاب را هم درست نگاه می‌داشتم، اما حتی یک بار هم درباره مسائل مالی کتاب و حق‌التألیف با من صحبت نکرد.

در انتخاب کتابهای جاویدان با علی دشتی مشورت می‌کردید؟

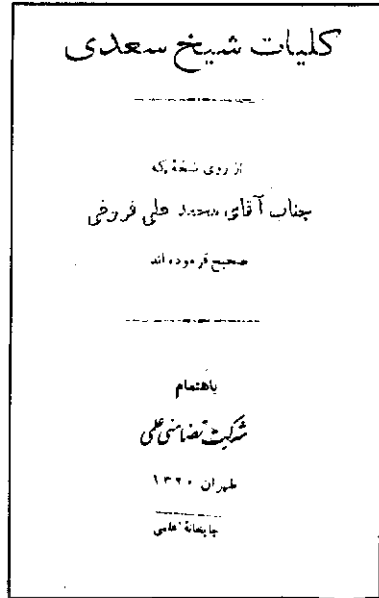
در واقع رویهمرفته می‌شود گفت نه. ایشان مردی بسیار پرمشغله و پرمراجع بودند. کمتر اتفاق می‌افتاد که ما پیش ایشان برویم و اتاقش از افراد مختلف، و به‌ویژه اهل سیاست، پر نباشد. شاید چند بار او را تنها دیدم. در اتاق خوابش روی تخت دراز کشیده بود و من کنار تختش روی صندلی نشستم. بسیار نظیف، مرتب، و منظم بود. در اتاق او هر چیزی درست سر جای خودش قرار داشت. خیلی هم آراسته و شیک پوش بود. به یاد دارم روزی که سیری در دیوان شمس او را منتشر کرده بودم و نخستین نسخه‌های صحافی شده را برایش بردم، از چاپ خوب و جلد شکیل کتابش به وجد آمد، و برای اینکه امتنان خودش را نشان بدهد، همان‌جا یک نسخه را امضاء کرد و با عبارت محبت‌آمیز و تقدیر به من داد.

با انجوی شیرازی مناسباتتان چگونه بود؟

حقیقتاً باید بگویم که او مرشد ما بود. از هیچ کمکی مضایقه نمی‌کرد، پدید آورنده و کتاب معرفی می‌کرد، اختلافات ما را با بعضی مؤلفان فیصله می‌داد، نظرش را در هر موضوع و موردی که می‌پرسیدیم به ما می‌گفت و به راستی مقام او نزد ما از مقام یک مشاور فرهنگی به مراتب بالاتر بود. مرگ او برای ما فقدانی جبران‌ناپذیر بود.



نشان انتشارات محمدعلی علمی



از کتابهای چاپ شده
مرحوم محمدعلی علمی

به نظر شما این‌گونه روابط برای ناشر لازم است؟

گمان می‌کنم اگر ناشری از این‌گونه روابط نداشته باشد اصلاً نمی‌تواند ناشر به معنای حرفه‌ای کلمه باشد. با بسیاری از اهل قلم از طریق همین آقای انجوی چوبک آشنا شدم. صادق چوبک را آقای انجوی با ما دوست کرد و ما در واقع ناشر انحصاری چوبک بودیم. محمد قاضی و رضا عقیلی را، که از فرانسه به فارسی ترجمه می‌کردند، و همین آقای مسعود بهنود را، که حالا از بزرگترین روزنامه‌نگاران کشور هستند، آقای انجوی با ما آشنا کرد. باید به شما عرض کنم، کافی است چند پدید آورنده با شما به عنوان ناشر دوست شوند و به کارتان اعتماد کنند. خود همین‌ها شمار بسیاری پدید آورنده و اثر با خود می‌آورند که اصلاً می‌تواند مسیر فعالیت ناشر را به کلی تغییر دهد. همین مناسبات بود که سبب شد انتشارات جاویدان جایگاه خاصی در ادبیات معاصر ایران پیدا کند. البته ما هم صمیمانه در خدمت آقای انجوی بودیم و امکان نداشت که به ما چیزی بگویند و ما عمل نکنیم، یا پشت گوش بیندازیم.

خوب، حالا چه می‌کنید؟ کماکان فعال هستید؟

می‌بینید که ستم از ۷۰ گذشته و قوایم تحلیل رفته است. با این حال، هنوز هم هر روز صبح زود می‌روم سرکار و به قدر توان در خدمت کتاب و نشر مملکت هستم.

ان شاء الله که زنده باشید و سالم و موفق و در خدمت فرهنگ کشور. بفرمایید
آقای محمد علمی برادرتان چه می‌کنند؟

در شاه‌آباد که بودیم محمد تحصیل را تمام کرد و آمد به کمک ما. خیلی جوان بود. مدتی
در آنجا با من کار کرد و تجربه‌های نشر و کتابفروشی‌اش را همانجا آموخت. مغازه روبه‌روی
دانشگاه را که باز کردیم، منتقل شد آنجا و حالا می‌شود گفت که بیست و چند سال است دارد
آن کتابفروشی را اداره می‌کند و انتشارات جاویدان را با ابوالقاسم علمی می‌چرخاند.



بسیار خوب، اجازه بفرمایید برویم سراغ شاخهٔ محمدعلی علمی و از آقای
علی‌اصغر علمی خواهش کنیم این شاخه را به ما معرفی کنند.

پدرم مرحوم محمّد علی علمی شانزده فرزند داشت، نه پسر و هفت دختر. بزرگترین
فرزندش (احمد علمی) در ۱۳۰۳ به دنیا آمده، یعنی یک سال زودتر از همین محمود آقا، و
کوچکترین فرزندانش که عباس علمی (انتشارات زیراب) و من (علی‌اصغر علمی، انتشارات
سخن) باشیم، دو برادر همزاد، سی سال بعد در ۱۳۳۴ متولد شده‌ایم. از این نه فرزند پسر،
به جز هادی علمی که در خارج از کشور زندگی می‌کند، بقیه در کار کتاب و نشر بوده‌اند. احمد
علمی برادر بزرگ ما انتشارات ایران را اداره می‌کند و بیشتر در کار نشر کتابهای دینی نظیر
قرآن کریم و مفاتیح‌الجنان و... هست. البته کارهای دیگری هم منتشر کرده، مثل تجدید چاپ
دورهٔ مجلهٔ یغما که می‌دانید کار پرخرج و مهمتی بود. موسی علمی برادر دوم، اصولاً به
کتابفروشی گرایش داشته است و البته کتابهایی هم چاپ کرده است. یک کلیات سعدی دارم که
ایشان چاپ کرده و بنابر این می‌شود گفت که دست کم سه نسل از علمی‌ها سعدی چاپ
کرده‌اند. رضا علمی، برادر سوم انتشارات نوین را اداره می‌کند. کارهای زیادی منتشر
کرده است که از جملهٔ مهمترین آنها که در خاطر دارم، وقایع‌اتفاقیه و در آستین مرقع از سعیدی
سیرجانی، تعدادی کتاب از باستانی پاریزی و دکتر زرّین کوب و نظایر اینها. مدتی است که به
سبب ناراحتی قلبی متأسفانه نمی‌توانند فعالیت داشته باشند. چهارمین فرزند پسر مرحوم
محمدعلی علمی، محسن علمی است که فوت کرده است. پنجمین فرزند، حسین علمی است که
در نشر فعال‌اند و انتشارات علمی را اداره می‌کنند. در واقع نام خانواده را ایشان در نسل
جدیدتر روی انتشاراتشان گذاشتند. دوره‌های مجلهٔ سخن، سرنی دکتر زرّین کوب و تعدادی
کتاب از عباس زیراب و محمّد امین ریاحی را او منتشر کرده است. علاقه‌اش بیشتر به انتشار
کتابهای ادبی و تاریخی است.

شما و حسین علمی با هم همکاری دارید؟
انتشارات ما مستقل است، ولی در پخش کتابها همکاری نزدیک داریم.

خوب، از مهدی علمی (نشر علم) بفرمایید.

بله، نفر ششم خانواده. در نشر بسیار فعال و با پشتکار است و شاید بیش از ۳۰۰ عنوان کتاب چاپ کرده باشد. گرایش ایشان هم بیشتر به انتشار کتابهای ادبی و تاریخی است. عباس علمی، برادر دوفلوی من، انتشارات زریاب را اداره می‌کند و گرایش انتشارات او هم به ادبیات و تاریخ است و اصولاً گمان می‌کنم خاندان علمی بیشتر به انتشار کتابهای مربوط به تاریخ ایران و ادبیات ایران علاقه‌مند بوده‌اند و در این حوزه‌ها فعالیت کرده‌اند. مثلاً کمتر شده دربارهٔ تکنولوژی، پزشکی یا کشاورزی کتاب چاپ کرده باشند. رابطهٔ این خاندان هم در درجهٔ اول با مورخان و ادیبان طراز اول کشور بوده و سعی می‌شده‌است که کارهای آنها چاپ شود.

خوب، لطفاً قدری هم از آقای علی اصغر علمی و کارهایش بگویید.
چه عرض کنم، از خودم چه بگویم.

۱۴۵

آقای محمود علمی شما دربارهٔ ایشان بفرمایید.

به نظر بنده اصغر آقا هم خوش سلیقه است و هم بسیار حرفه‌ای. در کارش هم بسیار وارد است. می‌دانید چرا؟ چون مثل یک مبتدی در ابتدای کارش با من مشورت می‌کرد... اما از این شوخی که بگذریم، باید عرض کنم اصغر آقا در کار نشر ملاک انتخاب دارد و کتابها و نویسندگان را با دقت دستچین می‌کند. من همیشه انتخابهایش را با علاقه دنبال می‌کنم و امیدوارم در آینده، موفقتر از گذشته در راه خدمت به نشر کشور باشد.

دربارهٔ دخترهای مرحوم محمدعلی علمی هم کمی توضیح دهید؟

مرحوم محمدعلی علمی هفت دختر داشتند به نامهای صدیقه، کبری، قدسی، مهری، فرنگیس، منیژه (فاطمه) و زری. البته فرزندان بعضی از این دختران نظیر صدیقه خانم (همسر آقای عبدالرحیم جعفری)، قدسی خانم (همسر حسن علمی کتابفروش) نیز به کار نشر روی آورده‌اند.

آقای محمود علمی لطفاً بفرمایید طی سالهایی که به کار نشر مشغول بودید، با سانسور کتاب چه نوع مشکلاتی داشتید؟

دو بار رو بهمرفته مشکل داشتم، یک بار پیش از انقلاب و یک بار پس از انقلاب. پیش از

انقلاب روزی از طرف ساواک آمدند و هر چه شکست سکوت، سروده شاعری به نام کارو، برادر ویگن خواننده، داشتیم جمع کردند و با کتاب دیگری به نام خرمگس بردند خمیر کردند و خودم را هم بردند به شعبه ساواک در گلوبندک. مدت نسبتاً طولانی مرا تنها در یک اتاق گذاشتند تا سرانجام سین - جیم شروع شد. پدرم هم تعریف می کرد که با او هم عین همین کارها را کرده بودند. سرهنگی که از من بازجویی می کرد، پرسید چرا این کتاب را چاپ کرده اید؟ گفتم کاری خلاف قانون نکرده ایم، کتاب مجوز رسمی انتشار دارد. گفت بی خود کرده اند مجوز انتشار داده اند. بالاخره پس از سؤالی بسیار از اصل و نسب و سابقه و این چیزها، تعهد گرفت که دیگر این کتابها و کتابهای نظیر آنها را چاپ نکنم و آزادم کردند. بعد از انقلاب هم گمان می کنم در سال ۱۳۵۹ بود که روزی آمدند و حکمی از دادستانی یا کمیته - درست یادم نیست - نشان دادند و هر چه دو قرن سکوت زرین کوب و دیوان ایرج میرزا و عارف و عشقی در انبار داشتیم جمع کردند و رسید دادند و بردند. گفتند حساب می کنیم و خسارت اینها را می دهیم. امانه کسی با ما حساب کرد و نه خسارتی به ما پرداخت شد. آخرش هم نفهمیدیم کسانی که آمدند و کتابها را بردند، دقیقاً مال کجا بودند.

بار دوم که می فرمایید با خود شما کاری داشتند؟

با خودم خیر، ولی با کتابها چرا. گفتند که خمیر می کنند. بعد از آن اجازه انتشار این کتابها را دیگر ندادند و ما هم از سبک کار فهمیده بودیم که نباید دنبال کنیم، چون به هیچ نتیجه ای نمی رسید. با اینکه دو قرن سکوت نه به اسلام اسائه ادبی دارد و نه حتی به اعراب؛ بلکه مربوط است به خلفای جابر و جاثر اموی و عباسی و عمال آنها.

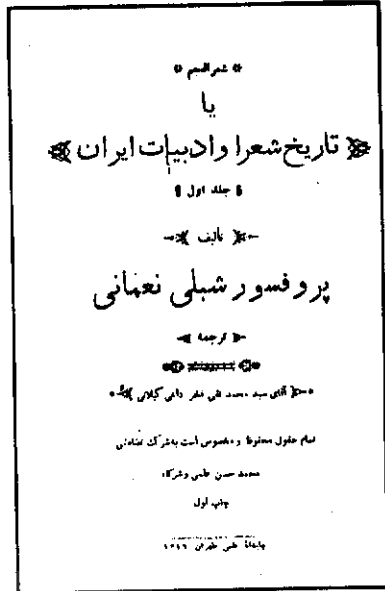
با انتشار آثار صادق چوبک مشکلی پیدا نکردید؟

نه، مشکل سیاسی نه، ولی خود مرحوم چوبک گفت هیچ دلم نمی خواهد این کتابها چاپ شود، و تا زمانی که زنده بود، اجازه تجدید چاپ کتابهایش را نداد. پس از مرگش با خانمش مکاتبه کردم و برای چاپ و انتشار اجازه گرفتم. کارهای چوبک را چاپ می کنیم، ولی نسل جدید نه چوبک می شناسد، و نه دشتی و انجوی می خوانند. سلیقه ها بکلی عوض شده است.

آقای علی اصغر علمی، اگر ممکن است به فعالیت های انتشاراتی خواهرزاده هایتان،

در شاخه خانم قدسی علمی اشاره ای بفرمایید.

بله، فرزندان قدسی خانم پدرشان آقای حسن علمی کتابفروش است. کمال علمی کتابفروش، انتشارات پیکان را اداره می کند و علی علمی کتابفروش، که مدتی در نشر نو همکار رضا جعفری بود، نشر البرز را. کمال علمی کتابهای روانشناسی، درسی و قدری هم



متفرقه منتشر می‌کند. علی علمی (کتابفروش) هم که ناشر فعالی است به اتفاق عباس علمی (کتابفروش) و کاظم علمی (کتابفروش) در بسیاری زمینه‌ها کتاب انتشار می‌دهد و تعداد زیادی هم زمان چاپ کرده‌است.

از شاخه محمد جعفر علمی چه خیر دارید؟
 از فرزندان او ناصر علمی و منوچهر علمی فعال‌اند. ناصر انتشارات جلوه را اداره می‌کند که بیشتر ناشر کتابهایی دربارهٔ رایانه است. منوچهر چاپخانه ممتاز نو را دارد و در کار چاپ است.

شاخه عبدالرحیم علمی چه؟

پرویز و شاپور، پسران او، فعال‌اند. پرویز علمی مؤسسه علمی را اداره می‌کند که ناشر آثار پرفروشی در زمینه آشپزی، شیرینی‌پزی و برخی کتابهای مذهبی است. شاپور علمی، زشر اندیش را دارد که اخیراً نهج البلاغه ترجمه ذبیح الله منصوری را انتشار داده‌است.

خیلی متشکریم که مشترکاً پنج نسل از فعالان خاندان علمی را به ما معرفی کنید. امیدواریم اعقاب شما هم خدمت به کتاب را ادامه بدهند. لطفاً بفرمایید چه

خاندانهای دیگری را می‌شناسید که مثل شما در کار کتاب فعال باشند؟

محمود علمی: مطمئن نیستم کاملاً شبیه علمی باشند، اما کتابفروشی اسلامیّه که متعلق به خاندان کتابچی است، بیش از یک قرن است در کار چاپ کتابهای مذهبی است. البته خاندان کتابچی چند دسته شدند، ولی شاخه‌هایی از آنها با هم همکاری دارند و سنت خانواده را ادامه می‌دهند. رضانی، صبحی، اقبال و ترقی هم از خاندانهای قدیمی ناشر - کتابفروش‌اند.

آقای محمود علمی، آیا شما طی زندگی حرفه‌ای‌تان به کار این خاندانها توجه

داشتید؟ خودتان را با آنها مقایسه می‌کردید، تطبیق و سنجش داشتید؟

حقیقت اینکه از جوانی، شخصیت آرمانی من در نشر کتاب ایران، ابراهیم رضانی (ابن سینا) بود. من هیچ‌گاه احساسم را نه به او گفتم و نه نشان دادم، اما وقتی کتابهایی را که منتشر می‌کرد می‌دیدم، وقتی چهره‌هایی را که او به همکاری جذب کرده بود از نظر می‌گذراندم، به او غبطه می‌خوردم. بزرگان فکر، اندیشه و فرهنگ کشور، عصرها و شبها در دفتر او در میدان مخبرالدوله جمع می‌شدند. او از نظر من اوج و قلّه انتشارات ایران بود. کتابی نبود که ابراهیم رضانی منتشر کند و من زیر ذره‌بین کنجکاوی‌ام نبرم.

بالاخره مرحوم ابراهیم رضانی متوجه شد که شما واله و شیدایش بوده‌اید؟

نه، هیچ وقت.

طی این همه سال فعالیت به این احساس رسیدید که دارید بهتر از او یا همتراز او

کار می‌کنید؟

باور کنید نه، حتی یک بار. شاید من خیلی بیشتر از مرحوم ابراهیم رضانی در کار نشر کار و تلاش نموده و کتاب منتشر کرده باشم، اما هیچ‌گاه احساس نکردم به مرتبه او رسیده‌ام.

ابراهیم رضانی چه چیزی داشت که شما به آن دست نمی‌یافتید؟

او از من جلوتر بود، انگار که از نظر زمانی هیچ‌گاه به او نمی‌رسیدم. او حتی از زمان خودش هم جلوتر بود، برای آینده منتشر می‌کرد و ناشران دیگر انگار برای گذشته یا حال. انتخابهای او انتخابهای دیگری بود. هر اثری را که او منتشر می‌کرد، می‌خواندم، به ویژه آثار ادبی را، و هر اثر او حادثه فکری - احساسی تازه‌ای برای من بود، تغییر می‌داد، دگرگون می‌کرد، و این شاید همان چیزی بود که مرحوم ابراهیم رضانی در انتخابهایش در نظر می‌گرفت و ناشران دیگر، نه.

آقای علی اصغر علمی، شخصیت محبوب شما در نشر ایران کیست؟

عبدالرحیم جعفری بنیانگذار مؤسسه انتشارات امیرکبیر. کاری که پسر عمو می گوید ابراهیم رضانی در نشر انجام داد، در دوره ای دیگر و در زمان و فضایی دیگر عبدالرحیم جعفری با قدرت و وسعت بیشتری انجام داد. ناشر با دارا بودن چندین عامل مانند روابط، فکر و ابتکار و اندیشه، آینده نگری، بلندپروازی، سرمایه، تخصص، تشخیص زمان و موقعیت می تواند به نقطه ای برسد که بهترین های نشر را به سوی خود جلب کند. ابراهیم رضانی در زمان خود به این توانایی رسید و عبدالرحیم جعفری در زمانی دیگر. ناشر موفق، بهترین در زمان خود است، و هر دوی اینها بهترین های عصر خود بودند.

چنین تشخیص و حکمی لازمه اش این است که کارهای تک تک ناشران را نقد کنید، آنهایی را که نمی پسندید کنار بگذارید و مطلوبتان را تعریف کنید. آیا شما چنین کردید؟

علی اصغر علمی: من پس از پایان تحصیل که از آمریکا به ایران برگشتم هیچ به کار نشر کتاب وارد نبودم، اما با کتاب و نشر بیگانه هم نبودم و به هر حال، ناخودآگاه خیلی چیزها در پس ذهن و در روحم بود. شاید بهتر است بگویم که کتاب را با نوعی شم طبیعی و غریزی حس می کردم. وقتی مصمم شدم که راه پدرم را ادامه بدهم و ناشر بشوم، اول از همه عبدالرحیم جعفری را الگوی خودم قرار دادم و به خودم گفتم: باید مثل او کار کنی! و راه افتادم و تلاش کردم و حالا، صمیمانه بگویم، که فکر می کنم شاید تا حدی توانسته ام تعدادی کتاب خوب منتشر کنم - خوب، براساس معیار استقبال خوانندگان حرفه ای کتابشناس - اما دلم می خواهد از او فراتر بروم. به راهی بروم که او نرفته است و عرصه ای را باز کنم که او باز نکرده است؛ از ابراهیم رضانی هم همین طور. اجازه بدهید خاطره ای را از ابراهیم رضانی نقل کنم. یک روز اول وقت، سرزده آمد به دفتر ما. ساعت حدود ۹ صبح بود. گفت می خواهم کتابهایتان را ببینم. بردمشان به انبار و تنهایشان گذاشتم که کاملاً آزاد باشند. تا ساعت حدود ۳ بعد از ظهر آنجا بود پیرمرد که شاید سنش متجاوز از هفتاد سال بود بدون اینکه ناهار بخورد و با چشمان عاشق و کنجکاو، تک تک کتابهایی را که ما منتشر کرده بودیم ورق زد و ورنه انداز کرد. این نوع عشق است که نتیجه اش کارهای بزرگ است.

مدتی است در صدیدم دانشجوی علاقه مندی پیدا کنیم که پایان نامه فوق لیسانسش را درباره دستاوردهای ابراهیم رضانی در نشر بنویسد. خانواده رضانی هم کمک می کنند. حق این مرد بر فرهنگ و نشر کشور نخست باید درست شناخته و سپس پاس داشته شود. خوب، آقای علی اصغر علمی تا کجا خودتان را

موفق می‌دانید؟

پرسش سختی است. دیگران باید داوری کنند. ناشران زیادی هستند که می‌توانستند و می‌توانند به مراتب بهتر از من کار کنند. ناشران باید آزاد باشند که در رقابت سالم و آزادانه طرحهای انتشاراتی خود را پیش ببرند. با وجود چنین فضایی است که می‌توان گفت فی‌المثل چه کسی موفقتر است. برای مثال عرض می‌کنم، رضا جعفری در «نشر نو» خیلی زحمت کشید، اما نگذاشتند به کارش ادامه دهد.

ما در جریان جزئیات مسائل «نشر نو» نیستیم و بسیار علاقه‌مندیم که یکی از این سلسله گفت‌وگوها با رضا جعفری و درباره «نشر نو» باشد. معتقدیم در تاریخ جدید نشر کتاب در ایران، نشر نو و چند ناشر دیگر نقش با اهمیت و مؤثری دارند که باید منصفانه بررسی شود. اما در عین حال شنیده‌ایم که مشکلات پدید آورندگان با نشر نو و دشواریهای مدیریت آن مؤسسه، عامل اصلی توقف کارش بوده‌است.

علی‌اصغر علمی: نه اصلاً درست نیست. چون به نشر نو پروانه نشر ندادند، عملاً آن را از امکانات قانونی محروم کردند و راه را به روی رضا جعفری بستند. رضا جعفری در فضا و محیط کتاب بزرگ شده‌است. به گمان من، کار پدرش و کار برخی از ناشران موفق خارجی، الگویی او بود و رضا جعفری می‌خواست ناشر موفق‌تری باشد، اما دست و بالش کاملاً بسته بود. در داوری، منصف باید بود.

محمود علمی: نظر من هم تقریباً همین است. رضا جعفری می‌توانست با پروانه دیگری کار کند، اما آخر چرا؟ وقتی کسی استحقاق و توانایی دارد که خودش کار کند، با اسم خودش کار کند و کار مجاز و قانونی کند، چرا باید برود زیر چتر نام دیگری؟ برای نشر کتاب مملکت واقعاً اسباب بدنامی است که فرد علاقه‌مند، وارد، صاحب تجربه و با سلیقه‌ای چون رضا جعفری نتواند در عرصه آن فعالیت کند، تأسفار است. کدام دانشگاه کشور می‌تواند ناشری مثل رضا جعفری تربیت کند؟

آقای علی‌اصغر علمی، در کار نشر شخصاً چه هدفی را دنبال می‌کنید؟

من هم مثل همه یا بیشتر ناشران خیلی هدفها دارم و دلم می‌خواهد کتابهای زیادی را از پدید آورندگانی که دوست دارم منتشر کنم. در بسیاری موارد با پدید آورندگان درباره کتابهایی که هنوز نوشته نشده‌است و شاید پیشنهاد نوشتن آنها را هم کسی نداده باشد صحبت می‌کنیم. برای مثال، با دکتر عباس زریاب‌خویی درباره کتاب جامعی در خصوص تاریخ ایران صحبت کرده بودم. حاضر بودم تا سالها مخارج ماهانه ایشان را پردازم که هیچ کاری نکنند و فقط تاریخ ایران را از آغاز تا کنون بنویسند. واقعاً احاطه دکتر زریاب به تاریخ ایران

همچیب بود. اما هر چه سعی کردم، نشد. کار نشر و ناشر به امکانات بستگی دارد و وقتی همگاری پدید آورنده برای انجام دادن کار جلب نشود، ناشر چه می‌تواند بکند. علاقه زیادی دارم که در حوزه تاریخ و ادبیات ایران کارهای اساسی و ماندگار بکنم و اگر صاحب قلم علاقه‌مندی باشد که بتواند اثری خواندنی در این حوزه بنویسد، با کمال میل امکانات نشرم را در اختیارش می‌گذارم. دلم می‌خواهد کتابهای بسیار و خوبی در زمینه‌های مختلف منتشر کنم و از هیچ‌گونه تلاش و حتی قبول مخاطره‌آبایی ندارم، اما امکانات دیگری باید با امکانات ناشر ترکیب شود تا اثر به وجود بیاید.

آقای علی‌اصغر علمی کار خودتان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ در سنت و به روش گذشتگان هستید یا گمان می‌کنید که نوآورید؟

گمان می‌کنم سعی کرده باشم که تا اندازه‌ای در کارم نوآوری کنم. درست است که بیشتر پدیدآورندگان در حوزه ادب و تاریخ، از نویسندگان قدیمی هستند یا سنت‌گرا به نظر می‌رسند، و شاید مبنای پرسش شما هم همین باشد، اما قلمرو تاریخ و ادبیات بسیار گسترده است و شاخه‌های فراوانی دارد و من سعی و علاقه دارم که کارهای تازه‌ای منتشر کنم. برای مثال طراحی بود که ۴۰ تاریخ نگار درجه یک کشور، تاریخ ایران را در ۱۰ جلد بنویسند. مقدار زیادی وقت و سرمایه صرف کردم، اما به نتیجه نرسید. اگر این طرح به نتیجه می‌رسید، شما رگه‌های جدیدی از نوآوری را در آن می‌دیدید. در حال حاضر فرهنگی فارسی به فارسی در دست تدوین دارم که حدود ۷۰ نفر بیش از ۵ سال تحت نظر استاد دکتر حسن انوری روی آن کار کرده‌اند. اگر این فرهنگ را ببینید، که امیدوارم در آینده نزدیک منتشر شود، خواهید دید که در عرصه تاریخ زبان فارسی، تحولی است تازه و این خود، نوآوری ناشر به شمار می‌رود. من نه تنها سرمایه، که شاید نیروی عمده‌ای از زندگی را روی این فرهنگ گذاشته باشم، به اضافه محققان و دانشمندان که چندین سال از عمر و زندگی‌شان را در این راه گذاشته‌اند. تلاش جمعی در راه هدفی والا و انتشار تحقیق جدیدی که وجود نداشته است، آیا این نوآوری نیست؟

شما هم به لحاظ تجربه خانوادگی، تجربه‌های شخصی، درسی که خوانده‌اید، جوانی و تلاش گسترده‌ای که اکنون دارید، شاید بتوان گفت که با مسائل نشر خیلی آمیخته شده‌اید. آیا گمان نمی‌کنید که نشر کتاب در ایران به تحول تازه‌ای نیاز دارد تا از وضع نادلخواه کنونی‌اش خارج شود؟

با این نظر که نشر به تحول اساسی و ریشه‌ای نیاز دارد صددرصد موافقم. در عرصه نشر تفهراتی در سالهای اخیر روی داده است مثلاً تغییرات فن‌آوری (تکنولوژی). همان‌گونه که

حروفچینی دستی ظرف چند سال منقرض شد، احتمال می‌رود که در سالهای آینده، فن آوری دیگری جای فن آوری فیلم و زینک را بگیرد. الآن اطلاعات روی دیسکت به‌طور مستقیم روی زینک منتقل می‌شود، و تحولات فراوان دیگر. فن آوریهای جدید را باید درست شناخت و درست جذب کرد. نشر ما به این فن آوریها نیازمند است. نشر در دنیای امروز یک حرفه و فن کاملاً تخصصی است. درست است که من راه خاندانم را ادامه می‌دهم، اما دیگر بدون دانش فنی و نوآوری و فن آوری و ابتکار نمی‌توان راه خانواده را ادامه داد. نشر ما به افراد تحصیل کرده، متخصص، با دانشها، طرحها، ابتکارات و سرمایه‌های جدید نیاز دارد. حتی سلیقه‌ها و ذائقه‌های تازه‌ای لازم است. ظاهر و آرایش و آرایه‌های کتاب باید تغییر کند و همه اینها فکر و ذوق جدید می‌طلبد. تحوّل در نشر با اینها اتفاق می‌افتد.

ایا این تحوّل بدون تحوّل در نظام آموزشی نشر میسر است؟

اصلاً. ما حتماً به دوره‌های آموزشی نیازمندیم. اگر دانشگاهها نمی‌توانند این دوره‌ها را تدارک ببینند جای دیگری باید این کار را بکنند. می‌توانیم با دوره‌های آموزش کوتاه مدت شروع کنیم. اتحادیه ناشران، دوره‌هایی را برگزار کرده که می‌گویند مفید بوده است. این دوره‌ها را باید بیشتر کرد و گسترش داد.

۱۵۲

اگر شما چنین اعتقادی دارید، چرا با اتحادیه ناشران، اتحادیه‌ای که به خودتان تعلق دارد، همکاری نمی‌کنید و تجربه‌هایتان را در اختیارش نمی‌گذارید؟ راست می‌گویید. واقعاً هیچ عذری ندارم جز گرفتاریهای فراوان و مشکل کمبود وقت. ولی به هر ترتیب ناشران باید کمک کنند تا آموزش راه بیفتد. آموزش مناسب نشر، مقدمه مناسب ایجاد تحوّل در نشر است.

آقای علی اصغر علمی، برای مثال آقای چانینگ پن که در کره جنوبی مدیر یک مؤسسه انتشاراتی جدید است و در سال بیش از ۱۰۰۰ عنوان کتاب منتشر می‌کند، نه تجربه متمادی شما را دارد نه تحصیلات شما را و نه شاید مناسبات شما را. چرا او و امثال او توانسته‌اند ساختار نشر کره را تغییر دهند و عصر تازه‌ای در نشر کشورشان ایجاد کنند و شما، شما که علاقه‌مند هستید، عاشق کارتان هستید، شب و روز کار می‌کنید و هیچ آسودگی ندارید، نتوانسته‌اید در نشر تحوّل ایجاد کنید؟

به گمانم مهمترین تحوّل این است که نشر کتاب اول باید به فعالیتی اقتصادی و سودآور تبدیل شود. اگر چاپ کتاب در کره جنوبی اقتصادی و سودآور نبود، آقای چانینگ پن نمی‌توانست موفق باشد. اصلاح ساختاری به انواع و اقسام برنامه‌ریزیهای کلان و خرد نیاز دارد. وقتی در اولین گام، و طبیعی‌ترین و ضروری‌ترین گام، که اقتصادی کردن نشر است در

بمانیم، چگونه می‌توانیم دست به اصلاحات ساختاری در نشر بزنیم؟ حداقل صد سال از تاریخ نشر کتاب در ایران می‌گذرد، اما اگر کمکها و حمایت‌های دولت نباشد، بسیاری از ناشران ورشکسته می‌شوند و این نشان می‌دهد تا نشر روی پای خود نایستد، تا از لحاظ مالی و اقتصادی مستقل نشود، تا خرج و دخل نکند، نمی‌تواند تحول دیگری را از سر بگذرانند. اصلاح ساختاری در نشر یعنی اینکه بتوانید نیروهای جدید، اندیشه‌های جدید، تخصص‌های جدید، سرمایه‌های جدید و روابط و مناسبات جدید را وارد نشر کنید. وقتی نشر، اقتصادی نباشد چه‌طور می‌تواند وارد مرحله اصلاحات ساختاری بشود؟ وانگهی مگر ما از چابینگ‌پن‌های وطنی نظیر عبدالرحیم جعفری چگونه قدردانی کرده‌ایم که انتظار ظهور مجدد چنین چهره‌هایی را در عرصه نشر داشته باشیم؟

اگر سیاست‌های کنونی نشر به سیاست‌های بازار آزاد نشر تبدیل شود، آیا اصلاحات ساختاری رخ نمی‌دهد؟

اگر این اتفاق اکنون، در همین زمانی که داریم بحث می‌کنیم روی بدهد، نشر کاملاً تعطیل می‌شود. اما اگر با اجرای سیاست‌های تازه‌ای، نشر کتاب به کاری اقتصادی و سودآور تبدیل شود، آن‌گاه تحولی رخ خواهد داد که اصلاح ساختاری هم از پیامدهای آن خواهد بود.

۱۵۳

آقای علی‌اصغر علمی، چرا شما و افرادی مانند شما در اتحادیه ناشران جمع نمی‌شوند، فعالیت نمی‌کنند و از اندیشه‌های تازه برای تحول حمایت به عمل نمی‌آورند؟

از آنچه در اتحادیه ناشران می‌گذرد بی‌اطلاع نیستیم. اگر حضور ظاهری نداریم، معنایش این نیست که از نظر فکری و معنوی پشتیبانی نمی‌کنیم. البته قبول دارم که عضو فعال و مؤثری در اتحادیه نیستیم. اتحادیه هم مشکلاتی دارد که شاید جای مناسب طرح مسائلش اینجا نباشد. در هر حال با نظر شما موافقم که عده‌ای با فکر و اندیشه تازه باید در اتحادیه جمع شوند و فعالیت کنند تا حرکت تازه‌ای به وجود بیاید.

آیا روش‌های اداره یک مؤسسه انتشاراتی در سال‌های اخیر نسبت به گذشته تغییر نکرده‌است؟

از جهاتی بله و از جهاتی خیر. اجزاء مادی تولید کتاب شاید تغییر زیادی نکرده باشد، اما کیفیت‌ها تغییر کرده‌است و بنابر این مدیریت کیفیت تولید کالا دیگر اصلاً نمی‌تواند به شیوه قدیم باشد. برای مثال، اگر اثری اکنون ویرایش نشود، در بازار کتاب و به هنگام مصرف مشکل خواهد داشت. برای وارد کردن عنصر ویراستاری و ویراستار به روند تولید کتاب، تصمیم مدیریتی لازم است. همین‌طور در خصوص جلد، صحافی، روکش و غیره. این

تغییرات کیفی، موضوع مدیریت کیفیت را به میان می آورد که جزء بحثهای جدید مدیریت است. برای مثال، انتخاب پدیدآورنده مناسب، جزو نکات مدیریت کیفیت در نشر است.

خود شما با چه ملاکهایی پدیدآورندگان آثارتان را انتخاب می کنید؟

ما آنها را انتخاب نمی کنیم، آنها ما را انتخاب می کنند. در قلمرو تاریخ و ادبیات ایران که عمده فعالیت من است نویسندگان و محققان راستین بسیار کم هستند و بنابر این رقابت بسیار شدیدی برای همکاری با آنان وجود دارد و این نویسندگان هستند که ناشران خود را انتخاب می کنند. برای مثال، ابتدای شروع فعالیتیم، رفتم پیش مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب و از او کتاب خواستم. ابتدا راغب نبود که به من کتاب بدهد، چون خاطره خوشی از چاپ کتاب در انتشارات زمان پدرم نداشت. بالاخره یک کتاب، شاید هم قدری با اکراه به من داد. کتابش را که چاپ کردم، خیلی رضایت خاطر پیدا کرد، به حدی که دوست شدیم و تا پایان زندگی اش ناشر بیشتر کتابهای او بودم و حدود سی کتاب از او چاپ کردم. همین طور نویسندگان دیگر نظیر مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی، دکتر محمدامین ریاحی و مانند آنها. به گمانم رمز موفقیت ناشر این است که با نویسندگان خوب، خوب کار کند. بتواند با آنها دوست و همکار باشد و این دوستی و همکاری را با اعتماد عمق ببخشد و ادامه دهد.

۱۵۴

شما سراغ نخبگان ادب و فرهنگ کشور رفته اید و آثار مهمی را با چاپ و صحافی خوب عرضه داشته اید. نشر همیشه نمی تواند و نباید با نخبگان بچرخد. در هر حال، آیا سیاست شما در نشر، فقط کار کردن با نخبگان است؟
به نظر من این باید آرمان و آرزوی هر ناشری باشد که با نخبگان فرهنگی کشور کار کند. من سعی می کنم از نویسندگانی که آثار ارزشمند به وجود می آورند، اثر چاپ کنم، و این سیاست من در نشر است. البته بایستی از آثار جوانان نیز استفاده کرد که من فکر می کنم در این زمینه تا حدی ضعیف کار کرده ام.

آقای علی اصغر علمی، پس از انتخاب کتاب و پذیرفتن کتاب، سیاست ویراستاری تان چیست؟

بعضی کتابهای ما اصلاً ویراستاری نمی خواهند. و ما هیچ گونه کار ویرایشی هم روی آنها نمی کنیم. بعضی نویسندگان هم اصلاً اجازه هیچ گونه ویرایشی به ما نمی دهند، حتی جابه جا کردن یک کلمه، یا یک نشانه. ما کتابهای دکتر زرین کوب را نه ویرایش می کردیم و نه اجازه ویرایش داشتیم. کتابهای دیگر به درجات مختلف ویرایش می خواهد. چند نفری هستند که در زمینه ویراستاری با ما همکاری دارند. که برجسته ترین آنها آقای کمال اجتماعی جندقی است که همکاری او باعث افتخار ماست. این مرد بزرگ شاید در طول زندگی اش بیش از هزار

عنوان کتاب را ویرایش و گاه از سر تا ته، کلمه به کلمه بازنگاری و بازنویسی کرده است، بدون آنکه نامی از او در کتاب آمده باشد. بسیاری از کارها هست که ناشران مختلف منتشر کرده اند و موفقیت آنها به حساب نویسندگان آنها گذاشته شده است حال آنکه این کتابها را آقای اجتماعی بازنویسی کرده است و به گمان من سهم او در تألیف از سهم مؤلف اصلی کمتر نیست. در واقع تصمیم گیری درباره چگونگی ویرایش در انتشارات ما، زیر نظر آقای اجتماعی است و تا زمانی که ایشان هستند، خیال من از بابت ویرایش کتابهایمان راحت است.

تولید فنی کتاب را چگونه انجام می‌دهید؟

بیشتر زیر نظر خود من است. مدتی که کار کردید، در عمل تجربه می‌اندوزید و این تجربه‌ها به کمکتان می‌آید. اینها هست به اضافه آشنایی که از کودکی با کتاب داشتم و در موارد لازم کمکها و مشورت‌های برادرانم که همگی در این زمینه صاحب تجربه‌اند.

اگر تذکر نکته دیگری را لازم می‌دانید، یا مطلب ناقصی را می‌خواهید تکمیل کنید، لطفاً بفرمایید.

محمود علمی: به سهم خودم از شما تشکر می‌کنم و تنها نکته‌ای که شاید تذکر آن به همه لازم باشد، این است که تعداد ناشران خیلی زیاد شده است شنیده‌ایم از رقم ۳۰۰۰ هم گذشته است. این افزایش بی‌رویه به وضع بدکنونی نشر بیشتر لطمه می‌زند. اقتصاد ضعیف نشر، ظرفیت فعالیت ۳۰۰۰ ناشر را ندارد. امکانات محدود، تقسیم می‌شود و بنابراین محدودتر می‌شود و نتیجه کار نقض غرض اصلی خواهد بود.

علی اصغر علمی: تعداد ناشر و کتابفروش تا جایی که بنده خبر دارم در همه جای جهان استانداردهای بخصوصی دارد. نمی‌شود که تعداد ناشران از کتابفروشان بیشتر باشد. دولت باید هر چه سریعتر در این باره فکری بکند. و دست کم تعداد کتابفروشان باید ۱۰ برابر ناشران باشد نه بالعکس. با روبرو شدن با اندکی مشکل اقتصادی اکثریت اینها ورشکست می‌شوند و چنین وضعی خیلی ناگوار است. تعداد ناشران را باید در نسبت متناسبی نگاه داشت. ناشرانی که به معنای واقعی ناشر و فعال هستند، شمارشان در سراسر کشور از ۱۰۰ متجاوز نیست؛ حالا شما فرض بفرمایید ۱۰۰ نه و ۲۰۰. بار نشر کتاب کشور روی دوش این ۲۰۰ ناشر است. اگر امکاناتی وجود دارد باید میان ۲۰۰ واحد تقسیم شود نه میان ۳۰۰۰ واحد.

این نظرتان را هم در مجله منعکس می‌کنیم، اما مسأله تکثیر و تکثیر ناشران اقتضای بحث فنی جداگانه‌ای را دارد که امیدواریم مجال طرح آن در جای مناسب پیدا شود. از شما صمیمانه متشکریم و برای همه اعضای خدمتگزار خاندان علمی، که بر فرهنگ این کشور حق دارند، آرزوی موفقیت بیشتر می‌کنیم. خدمتگزاران نشر و فرهنگ همگی پاینده باشند.

قضیه سانسور

دیدن گفته‌های دوستم احسان نراقی در شماره پیشین بخارا مرا برانگیخت که این چند سطر را در مطلبی که درباره مسائل کتاب و شدت رواج سانسور میان او جلال آل احمد آغاز شده بود بنویسم.

گفته نراقی درست است که من در جلسه دفتر آقای دکتر محمد یگانه شرکت کردم. نراقی موضوع را به اختصار برایم نقل کرده بود و گفته بود باید برای رسیدگی به موضوع ثبت کتاب به دفتر یگانه برویم. من تا آن وقت خبری از چند و چون قضیه و اقدامات آل احمد نداشتم. پس از چند روز از نخست وزیری به من تلفن کردند و گفتند فلان روز و ساعت به دفتر دکتر یگانه بیا. در دفتر ایشان غلامحسین ساعدی و آل احمد حضور داشتند. یگانه پس از طرح مطلب و شنیدن سخنان مرحومان آل احمد و ساعدی (شاید) از من پرسید در ممالک دیگر چه رسمی است؟

گفتم آنچه من می‌دانم منحصراً به قاعده و رسم حفظ حقوق مؤلف و حقوق دیگران نسبت به مؤلف است که بنام *Dépôt Légal* (به فرانسه) یا *copy right* مهر می‌شود و آن عبارت است از ثبت مشخصات هویتی کتاب، به نام صاحب آن توسط کتابخانه ملی مملکت. آقای دکتر نراقی فشرده همین مطلب را که آنجا گفته بودم در صحبت خود نقل کرده است ولی یک مطلب را فراموش کرده است بگوید و آن اینکه من گفتم فایده ثبت کتاب تنها برای این نیست که حقوق مؤلف محفوظ بماند، برای این هم هست که اگر مؤلف ناروایی نسبت به دیگری گفت و نوشت طبق دفتر نشر کتابخانه ملی معین و مسلم باشد که آن مؤلف چه کسی است. تا آن کسی که مورد طعن و ستم و اجحاف و تهمت ناحقی واقع شده است بتواند متخلف را تعقیب قانونی کند (مثل ثبت اسناد املاک)، یعنی سندی در جایی رسمی موجود باشد که شخص تهمت زننده یعنی مؤلف کتاب را شناخت و بتوان بدان استناد کرد. اگر این ثبت و ضبط نباشد چه بسا کتابهایی با نام مؤلف مستعار و ناشناخته منتشر شود و کسی که به حقوقش توسط مؤلفان آن کتابها اجحاف روا شده است نداند مؤلف کیست. و به چه مشخصاتی باید او را شناخت. جزین برای ثبت شدن کتاب در کتابخانه ملی ناشر یا مؤلف اجبار دارد از کتاب خود نسخه‌هایی به کتابخانه ملی مملکت بدهد و به این وسیله این خزانه عمومی طی قرون غنی بشود. اگر اجبار به این امر نباشد ناشران و مؤلفان به رضا و رغبت نسخه‌ای نمی‌دهند و فقر کتابخانه ملی ایران از همین روست. زمانی که تصدی امور کتابخانه ملی را در سال ۱۳۴۳ عهده‌دار شده بودم بارها نامه به ناشران

نوشتم و استدعا کردم از کتابهای خود به کتابخانه بفرستند و نمی فرستادند.

آنچه من در آن جلسه عرض کردم همین بود و بس. طبعاً وارد آنچه مورد مباحثه آقایان درباره سانسور بود نشدم. ثبت کتاب موضوعی است شناخته شده و آشکار، به نفع کتاب و مؤلف و جداسازی آنچه به طور سانسور از عصر ناصری به بعد به طور خمیه و پنهانی انجام می شده است.

مرحوم ساعدی سالها بعد در مصاحبه‌ای که در مجله آرش چاپ پاریس منتشر کرد تأویلاتی در آن باره کرد که برای حیرت خودم ضبط کرده‌ام. متن آن را نقل می‌کنم:

«ما به نخست وزیری رفتیم تا حرف خودمان را به هویدا بگوئیم. در آنجا وزیر و دو سانسورچی به نامهای احسان نراقی و ایرج افشار هم بودند که می خواستند ما کوتاه آمده ورقه‌ای را که خودشان نوشته بودند امضا کنیم. من آن ورقه را پاره کردم و از نخست وزیری بیرون رفتم» (س ۵ شماره آبان ۱۳۷۰)

اخیراً در کتاب «سیاحتنامه» (چاپ ۱۳۷۸ ص ۲۰۲) مصاحبه دیگری از او دیدم و مطلب به تفصیلی دیگر، آن را هم نقل می‌کنم:

«... ما می‌گفتیم اصلاً کتاب نباید سانسور شود. برای چه می‌آیند می‌برند؟ همین کار ما خودرش به تشدید سانسور یک جور خاص کمک کرد. یعنی به این معنی که اینها رفتند دنبال راه و چاره و یک یا دو نفر در آنجا شرکت کردند. یکی از آنها احسان نراقی بود و دیگری ایرج افشار. س: آنها از جانب چه کسی شرکت می‌کردند؟

ساعدی اینها همین جور می‌آمدند. من گفتم که خوب آقایان مثلاً چه چیزی دارند؟ اگر قرار است آن جمعی که آمدند اعتراض کردند گفتند بنده بیایم اینجا با شما صحبت کنم. این آقایان از کجا آمدند؟ گفتند خوب اینها هم نویسنده هستند. گفتم اگر اینجوری است ما برویم یک عده دیگر بیایند دیگر. ضوابط آنجا را می‌ریختند. هر روز یک چیزی می‌آوردند و من مطلقاً زیر بار نمی‌رفتم.

س: آنها چه بود؟ ممکن است یکی دو تا از آنها را اگر یادتان هست برای ما بگوئید؟

ساعدی: یک موردش مسئله ثبت کتابخانه ملی بود که گفتند که آره نمی‌شود، حق شما از بین می‌رود و این کتابها باید ثبت شود. آخرین جلسه‌ای بود که من بلند شدم و آن کاغذ را پاره کردم و آدم رفتم کافه فیروز نادری به برو بچه‌ها اطلاع دادم (ص ۲۰۲ کتاب سیاحتنامه)

من چون یادمانده است مرحوم ساعدی در آن جلسه چه گفت (مطلبش را نقل کردم به دو روایت). درباره سخنان او باید بگویم شرکت من در جلسه مورد سخن «همین جوری» نبود، از

بابت نویسندگی نبود. به عنوان این بود که از قواهد مربوط به ثبت کتاب در ممالک دیگر اطلاعاتی داشتم. «ثبت کتاب» ارتباطی با سانسور کذائی ندارد. چه بسیار سالها که ثبت کتاب نبوده است و سانسور بوده است. در ممالک معتبر ثبت کتاب هست و سانسور کتاب نیست. نوشته‌ای هم در کتاب نیست. نوشته‌ای هم در کار نبوده که ایشان پاره کرده باشد. سانسورچی هم نبودم. یادش پایدار بماناد.

یادداشت محسن باقرزاده

دوستان گرامی

سلسله مباحث گفتگو با پیش کسوتان کتابفروش و ناشر بسیار خاطره‌انگیز و جالب بود. پس از گفتگو با آقای عبدالرحیم جعفری بنیان‌گذار انتشارات امیرکبیر که به راستی برگردن تمام ناشران و کتابفروشان این مرز و بوم و حتی دوستداران کتاب حقی بزرگ دارد و آمدن بحث سانسور در شماره ۸ «بخارا» و مصاحبه دکتر احسان نراقی، چون بنده خود در جلسه عمومی سمینار که به همت آقای نراقی تشکیل شده بود حضور داشتم نکاتی چند برای روشن تر شدن امر و احياناً ثبت در تاریخچه سانسور در ایران یادآوری می‌شود.

تا آنجا که حافظه یاری می‌کند، می‌دانم که علاوه بر افرادی که ایشان نام برده‌اند، زنده یاد سیروس طاهباز نیز حضور داشت.

جرات و شهامت دکتر اسماعیل خویی در بیان مطالبش همه مسؤولان حاضر را شگفت‌زده کرد. او در بد فهمی و تفسیر سانسورچیان درباره شعر معروف شادروان حمید مصدق (من اگر برخیزم...) گفت این فقط شعری عاشقانه است و سراینده، آن را برای یک محفل شادی و پایکوبی و رقص سروده نه چیز دیگر. توضیحی مفصل در این مورد داد که تمام جملات آن به خاطرمانمانده؛ اما دانشجویان و مخالفان وضع موجود برداشت خاص سیاسی از شعر می‌کردند و آن را در تظاهرات و راهپیمایی‌ها دستجمعی می‌خواندند.

بنده هم در همان جلسه در سخت‌گیری سانسورچیان و شدت سانسور با کتاب و فرهنگ برای آقای رضا قطبی - رئیس تلویزیون وقت - در حالی که با حوصله گوش می‌کرد نمونه آوردم. یکی «کتابشناسی صادق هدایت» بود که چند سال در اداره نگارش فرهنگ و هنر - اداره بررسی - کتاب را که مانده بود، فقط به خاطر ذکر نام احسان طبری، بزرگ علوی و مین باشیان (برادر مهرداد پهلبد) و موسیقی‌دانی بزرگ) اجازه انتشار نمی‌دادند و می‌خواستند این نامها حذف گردد و این نشدنی بود، چون کتابشناسی عبارت از ذکر نام افراد و کتاب‌هایی که در موضوعی خاص نوشته شده است. من هم که از دیر باز با سانسور مخالف بودم تن به سانسور کتاب ندادم و کتاب همچنان متوقف ماند، بالاخره در اوایل سال ۱۳۵۶ کتاب منتشر شد (هنوز تعداد زیادی از آن

موجود است). موضوع دیگر کتابی بود که درباره مسایل آسیای جنوب شرقی (ویتنام جنوبی) تألیف شده بود و از مسایل مطرح آن زمان که در آن معلم «ویت کنگها» وقتی درس ریاضی به کودکان ویتنامی می داد در جمع و تفریق از اسرای ویتنامی که در دست آمریکا کشته می شدند نام برده می شد. این کتاب هم سالها ماند؛ و جالب این که در دیداری که با آقای زندپور رئیس اداره نگارش وقت درباره همین کتاب دست داد ایشان گفتند برو دعا کن جنگ ویتنام تمام شود تا کتابت اجازه نشر بگیرد. و باز به یاد دارم در همین جلسه با عصبانیت به وی گفتم امروز چه روزی است؟ گفت منظورت چیست؟ گفتم صبح در خبر بامدادی شنیدم که رئیس جمهور آمریکا با فضانوردانش در کره ماه تلفنی گفتگو کرد، ما در چنین عصری زندگی می کنیم و شما کتابی را برای چند جمله توقیف می کنید. سپس از اتاق خارج شدم و لحظه ای بعد یکی از کارمندان آن اداره در پلکان جلویم سبز شد و گفت کجا با این عجله؟ بیا چایی بخوریم و کارت دارم. ظاهراً زندپور وقتی عصبانیت مرا دیده بود به او گفته بود از من دلجویی کند.

بگذریم. باز گردیم به مؤسسه تحقیقات اجتماعی که آقای دکتر تراقی سرپرست آن بود. واقعیت این است که این مؤسسه جزو مؤسسات انگشت شماری بود که کتاب های ارزشمندی نشر داد، مانند تک نگارهای غلامحسین ساعدی، سیروس طاهباز، آل احمد و کتاب «حکومت نادرشاه» ترجمه حمید مؤمنی و «از خشت تا خشت» کتیرایی و چندین عنوان کتاب مهم دیگر. حتی نشریه ای که فصلی انتشار می داد بسیار خواندنی و پر بار بود.

آن زمان بارها پیش آمده بود که در فروشگاه توس می دیدم دانشجویان هر چه را انگ دولتی داشت نفی می کردند، زیرا چاپ این نوع کتاب ها را انحرافی می دانستند!

بد نیست بگویم این سمینار که در حضور امیرعباس هویدا نخست وزیر وقت برگزار گردید. دکتر علی اصغر حاج سید جوادی که در سال های ۵۳ تا ۵۷ منزلش محفل روشنفکران و سیاسیون بود، در صحبت پیرامون کتاب های روشنفکری منتشره در فرانسه، گفتند که امروز به کتابفروشی رملس - واقع در چهار راه حافظ - برای سفارش فلان کتاب رفتم. فروشنده که خانمی بود می گفت آقای هویدا (نخست وزیر) همین کتاب را سفارش داده است. منظور آقای علی اصغر حاج سید جوادی این بود که هویدا، هم در جریان آخرین آثار منتشره کتاب های روشنفکری فرانسه بود و هم کتاب خوان بود و آثار روشنفکری تازه انتشار را می خواند.

در خاتمه یادآور می شود نام سیامک پورزند یکجا اشتباهاً زندپور چاپ شده است.

محسن باقرزاده

مدیر انتشارات توس

۷۸/۱۱/۲۴